آینه

کیهان

بازی بارزانی با خرگوش اسرائیلی

● **محمد صرفی**:... شکست پروژه آمریکایی-صهیونیستی اشغال عراق البته مانع از برنامه‌ریزی‌های بعدی نشد. ظهور داعش طرح جایگزین آن بود. نکته جالب آنکه مسعود بارزانی در سال ۲۰۱۴ و اوج قدرت‌نمایی و ظهور داعش از آن حمایت کرد و آن را «انقلاب قبیله» نامید. اما از آنجا که مانند همیشه برخی از رهبران گروه‌های کردی برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای ابزاری برای بازی‌های ژئوپلیتیک بیشتر نیستند و از فداکردن توده‌های مظلوم کرد دریغ نمی‌ورزند، داعش به قلمرو آنان نیز حمله کرد و جنایت‌ها آفرید. آمریکایی‌ها که داعش را پیروز نهایی میدان می‌دانستند نیازی به کشیدن افسار آنها نداشتند و به کردستان نیز هیچ کمکی نکردند. این بار نیز جمهوری اسلامی بود که مردانه وارد میدان شد و اگر رشادت سردار سلیمانی و یارانش نبود، امروز کردستان عراقی وجود نداشت که بارزانی به دنبال استقلال آن باشد. حال که افسانه داعش نیز رو به پایان است، آمریکا و رژیم اسرائیل باید به دنبال طرح دیگری باشند. طرحی که بتواند پیروزی بلامنازع محور مقاومت در منطقه را تحت تأثیر خود قرار دهد. برای این بازی چه کارتی بهتر از برخی از گروه‌های کرد؟!...

جمهوری اسلامی

تحلیل سیاسی هفته

● ... تشکیلات سیاسی بارزانی همچنان بر طبل جدایی کردستان عراق می‌کوبد. بارزانی که بنا به اذعان اکثر کارشناسان به دلیل رفتارها و سیاست‌های مستبدانه طی چند سال اخیر با بحران مشروعیت در اقلیم کردستان مواجه بوده، حربه همه‌پرسی جدایی را به خدمت گرفته است تا خود را از وضعیت دشواری که در آن قرار دارد نجات دهد. ناظرانی که با ساختار سیاسی اقلیم کردستان عراق آشنا هستند تأکید دارند که تشکیلات بارزانی با ایجاد رعب و وحشت در این اقلیم و تهدید، اشخاص و جریان‌های سیاسی را وادار به همراهی با همه‌پرسی جنجالی کرده است و هرکسی را که به نحوی از همه‌پرسی انتقاد می‌کند، به خیانت متهم می‌کند.

علیرغم این شرایط امنیتی، شماری از احزاب از جمله حزب کرد «تغییر» و همچنین احزاب عرب و ترکمان با همه‌پرسی مخالفت کرده‌اند...

قانون

اظهارات چمران در رابطه با مؤتلفه اشتباه است

● **حمیدرضا ترقی**:... رأی مهندس میرسلیم در انتخابات اردیبهشت، رأی خودشان بوده و این جدای از آرای مؤتلفه بود و اطلاعیه‌ای که در شب انتخابات از سوی مؤتلفه صادر شد، گواه این موضوع است. با اطلاعیه مؤتلفه در جهت وحدت اصولگرایان، حمایت آنها از سوی میرسلیم برداشته شد و سبد آرای مؤتلفه به سوی آقای رئیسی رفت. این برداشت که آرای میرسلیم به‌عنوان آرای مؤتلفه عنوان شود اظهارنظر غیرکارشناسانه‌ای به حساب می‌آید و براساس مبانی درستی، مطرح نشده است. امیدوارم این برداشت آقای چمران، از روی اشتباه لفظی صورت گرفته باشد... .

جوان

بزرگ‌ترین آورده برجام برای ملت و دولت

● **بدالله جوانی**:... می‌توان گفت، آن انتظارات از برجام برای گره‌گشایی از اقتصاد ایران برآورده شده است. همان انتظاراتی که در مقطع قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲، از سوی نامزد پیروز در انتخابات مطرح شد و پس از آن نیز بر دامنه و ابعاد آن افزوده گشت. نگاهی که جوهره آن، گره‌گشایی از مشکلات اقتصادی کشور، با کمک غرب از طریق مذاکره است. با توجه به آنچه مطرح شد، حال باید به این سؤال پاسخ داد که آیا برجام هیچ دستاورد قابل اعتنایی برای دولت و ملت ایران نداشته است؟... برجام این واقعیت را آشکار کرد که آمریکا تحت هیچ شرایطی قابل اعتماد نبوده و نخواهد بود. برجام ثابت کرد که آمریکایی‌ها به راحتی تعهداتشان را به بهانه منافع ملی و امنیت ملی آمریکا زیر پا می‌گذارند. آری، بزرگ‌ترین آورده برجام این است که در هیچ موضوعی و تحت هیچ شرایطی، نباید با آمریکایی‌ها به صورت مستقیم و مستقل وارد مذاکره و معامله شد.

اعتماد

به بانوان اعتماد کنیم

● **صدراعظم نوری**:... حدود یک ماه از انتخاب وزرا و مدیران ارشد دستگاه‌ها و نهادها می‌گذرد... باز هم شاهد هستیم که تقریبا تمامی پست‌های مهم اجرائی ملی به مردان سپرده شده است. جالب اینجاست که دولتمردان ما نه تنها از حضور زنان در عرصه‌های مدیریتی استفاده نکردند که حتی دیروز رئیس دفتر رئیس‌جمهور در مصاحبه‌ای مدعی شده بود که بانوان برای آنکه بتوانند بر پست‌های کلیدی تکیه زنند، باید توانمندی و تجربیات‌شان را افزایش دهند. حال اینجا این سؤال مطرح می‌شود که زنان چطور باید در حوزه‌های مدیریتی کلان، تجربه کسب کنند؟... .

politics@sharghdaily.ir

عکس: رزوفه رستمی، شرق

روایت یوسف یزدی از زندگی و مرگ وزیر خارجه دولت موقت

پدرم ابراهیم

مرجان توحیدی . علی شاملو

«این اواخر دستش را در دستم می‌گرفتم و با هم قرآن می‌خواندیم. با اینکه حالش خوب نبود؛ اما باز هم اگر در تلفظ من غلطی بود، دستم را می‌فشرد؛ یعنی اشتباه خواندم و بعد اصلاح می‌کرد. یک بار سوره یوسف می‌خواندیم، رسیدیم به این بخش آیه ۱۸«.. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»؛ بعد مدام تکرار کرد «فصبر جمیل»، انگار در آیه گیر کرده بود. شبی که فوت کرد، بالای سرش الرحمان می‌خواندم، به خودم آمدم؛ برای لحظه‌ای دیدم دیگر زنده نیست تا دستم را بفشارد». این را که می‌گوید، مکثی می‌کند. همه ما سکوت می‌کنیم، بغضش را می‌خورد و می‌خواهد تا فاتحه‌ای بخوانیم. فردا روزی قرار است مراسم هفتم دکتر یزدی برگزار شود. میهمان‌ها پرتعداد نیستند؛ اما رفت‌وآمد برقرار است؛ برای همین به اتاق کار دکتر می‌رویم و روبه‌روی یوسف یزدی می‌نشینیم تا از روزگارش با پدر برای ما بگوید. یک طرف اتاق، تخت دکتر قرار دارد و روبه‌رو هم کتابخانه و میزهایی که با عکس‌های یادگاری زینت شده‌اند. اتاق، نزدیک ورودی خانه است که از درِ حیاط تا سالن، با دسته‌گل‌های سفیدرنگ مزین به روبان مشکی، پر شده است؛ گویی در و دیوار آن خانه عزادار است. مصاحبه که تمام می‌شود، وارد سالن می‌شوم. سوران خانم، همسر و ایمان، دختر دکتر یزدی، میزبان گروهی میهمان هستند. سوران خانم سرش را پایین انداخته، دست روی دست می‌گذارد، به نقل از دکتر می‌گوید: «مدام می‌گفت مبادا در این خانه بسته بماند سوری، در این خانه را باز نگه دار!». زندگی یوسف و خواهر و برادرهایش به زبان خودش که نزدیک به ادبیات زمان انقلاب است، «خلقی» است و رنگ آقازادگی نداشته؛ هرچند متولد و بزرگ‌شده آمریکاست. فارسی محاوره را تقریبا خوب صحبت می‌کند؛ اما هنوز برخی کلمات را انگلیسی به زبان می‌آورد. با او از روزگار کودکی‌اش آغاز کردیم تا رسیدیم به درگذشت پدر.

شما چند خواهر و برادر بودید و الان به چه کاری مشغول هستید؟

خلیل، سارا، لیلا، یوسف، مریم و ایمان، شش فرزند مرحوم یزدی هستند. خلیل، دکترای اقتصاد دارد و رئیس یک شرکت مشاوره ای‌تی در آمریکاست. فرزند دوم سارا است که پزشکی خوانده و متخصص سالمندان و مدیر یک بخش در بیمارستانی در ایالت پنسیلوانیا است. سومین فرزند، لیلا است که روان‌شناسی خوانده و مدتی تدریس می‌کرد و درحال‌حاضر در ترکیه زندگی می‌کند. این سه نفر در ایران به دنیا آمدند. سپس پدر و مادر به آمریکا رفتند. من در آمریکا متولد شدم و دکترای مهندسی پزشکی خواندم. درحال‌حاضر استاد دانشکده پزشکی دانشگاه جان‌هاپکینز هستم. فرزندان دیگر هم به‌ترتیب مریم پزشک و ایمان مهندس مواد است.

بعد از انقلاب، قصد داشتم در ایران ادامه تحصیل بدهم؛ حدود یک‌سال‌ونیم در ایران بودم؛ اما پدر گفت چون بیشتر از یک سال در ایران درس نخوانده‌ام، نمی‌توانم کنکور قبول شوم. بااین‌حال خیلی از هم‌سن و سال‌های من زمانی که مانند من با پدرشان به ایران بازگشتند، با نفوذ پدران خود توانستند وارد دانشگاه شوند. پدر از این موضوع، خیلی ناراحت شد؛ چون نسبت به این ماجرا خیلی حساس بود و اعتقاد داشت کوچک‌ترین تبعیضی نباید رخ دهد. معتقد بود درست نیست شاگردی لایق‌تر جای خود را در دانشگاه از دست بدهد. به پدر گفتم معنی حرف شما این است که من نمی‌توانم اینجا ادامه تحصیل بدهم و باید بازگردم به آمریکا. با اینکه ایران را دوست داشتم؛ اما وقتی پدرم کاری انجام نداد، بازگشتم. چهلم شهید مطهری بود که به ایران آمدم و بعد هم برای ادامه تحصیل دوباره از کشور خارج شدم.

زمانی که پدر وزیر خارجه بود، یک سوئیت پشت دفتر وزیر وجود داشت که پدر آنجا زندگی می‌کرد و من نیز به همراه او در آنجا زندگی می‌کردم. دفتری نیز به نام «خبر و نظر» در وزارت خارجه وجود داشت و نشریه‌ای را منتشر می‌کرد که من برای چند ماهی در بخش انگلیسی آن کمک می‌کردم. در ضمن یک دوره تمرین نظامی هم دیدم تا بتوانم اسلحه داشته باشم و وقتی با پدر به مسافرت می‌رفتم یا در شهر بودیم، با اسلحه از ایشان محافظت کنم.

در ایران آموزش نظامی دیدید؟

بله در پادگان باغشاه تمرین نظامی دیدم و بعد از آن، یکی از محافظ‌های پدرم بودم؛ هرجا می‌رفت به صورت محافظ، همراه او حاضر می‌شدم. یک یوزی داشتیم و یک کلت ۴۵.

چه کسی به شما آموزش داد؟

گروه خیلی جالبی بودند؛ تیپ کلاه‌سبزهای زمان شاه بودند به نام تیپ نوهد. برخی از آنها نگران بودند و می‌گفتند ما به انقلاب پیوستیم و دوست داریم انقلابی باشیم؛ ولی مرتب به ما اهانت شده و اتهام زده می‌شود. از نظر من واقعا انسان‌های ملی‌گرایی بودند. فداکاری کردند و با روش‌هایی خیلی سخت، به ما و دیگران آموزش دادند. حتی برخی از آنها هم در جنگ شهید شدند.

کودکی شما با فعالیت‌های سیاسی پدرتان گره خورده، از این وضع رضایت داشتید؟

به خاطر می‌آورم در ایام کودکی، در پیشاهنگی آموزش می‌دیدم. در هیوستون مسابقه‌ای بود که پدر و پسر باید ماشینی از چوب می‌ساختند، همه هم‌دوره‌های من با پدران خود برای مسابقه آمده بودند و من تنها کسی بودم که چون پدرم نبود، یکی از همسایه‌ها به جای او همراهم آمده بود. بااین‌حال، پدر هروقت که فرصت می‌شد، ما را سوار ماشین استیشن می‌کرد و به مسافرت می‌برد. مثلا سه روز در راه بودیم، هر شب جایی چادر می‌زدیم و صبح مادر صبحانه درست می‌کرد. پدر به ما شنا یاد می‌داد.

قایق‌سواری می‌رفتیم. واقعا دوره خوشی بود. هر وقت که فرصت داشت، برای خانواده وقت می‌گذاشت، طوری نبود که هیچ‌وقت حضور نداشته باشد. اگرچه در برخی مقاطع اصلا حضور نداشت، مثل زمانی که به عراق رفت یا هنگام حضورش در نوفل‌لوشاتو. یادم هست همان شب مسابقه به مادرم گفتم که ای کاش بابا هم در کنارم بود. مادر من را متوجه کرد که پدرت برای تو کار می‌کند و روشی که می‌خواهد به تو کمک کند این است که اجتماع را اصلاح کند تا تو در شرایط بهتری بزرگ شوی. البته فعلا دارم نکات منفی را می‌گویم. یک بار آقاجان (پدر پدرم) همراه مادربزرگم برای عروسی خلیل به آمریکا آمدند. آقاجان من را صدا کرد و گفت دو رکعت نماز بخوان ببینم بلدی! من هم خواندم و ایشان هم ایراداتی گرفتند که مثلا مهر را کمی جلوتر بگذار یا دست‌هایت را به شکل خاصی قرار بده. سپس پدر را صدا کرد و گفت ابراهیم وظیفه اول تو این است که به آنها دین را بیاموزی، این کار اول است و کار دوم این است که به مسائل سیاسی بپردازی. بااین‌حال نمی‌توان به پدر ایراد گرفت، زیرا هم‌دوره‌ای‌های آنها مانند دکتر چمران هم فداکاری بزرگی کردند. او در لبنان، بین جوان و یتیمان لبنانی که سرپرست نداشتند و هرکسی به آنها حمله می‌کرد یا باید آنها را رها می‌کرد یا خانواده خود را.

چرا دکتر چمران خانواده خود را رها کرد؟

من و شما نمی‌توانیم قضاوت کنیم، چون یک تصمیم خیلی خصوصی است، فقط می‌توان این را گفت که هم‌دوره‌ای‌های پدرم که با او هم‌سنگر بودند- چه چپی‌ها، چه مسلمان‌ها - همگی فداکاری کردند و برای آنها غیرعادی نبود که یک انسان از همه‌چیز بگذرد. فقط پدرم نبود، مادرم نیز همین‌طور بود. یا آقای قطب‌زاده که هیچ‌گاه ازدواج نکرد. .

شما با بچه‌های دکتر چمران بعد از جدایی یا قبل از آن ارتباط داشتید؟

خیر، زمان من رابطه خانوادگی دیگر وجود نداشت، اما خواهر و برادرهای بزرگ‌تر من با بچه‌های شهید چمران دوست نزدیک بودند و با هم در یک خانه زندگی می‌کردند. مادر هم خیلی با خانم ایشان آشنایی داشتند.

بعد از آن هم دیگر خبری نداشتید؟

یک سال یا دو سال بعد از انقلاب و بعد از شهادت دکتر چمران، پدرم که به آمریکا آمد می‌گفت باید هر طور شده آنها را پیدا کنیم و به آنها رسیدگی کنیم. سعی هم کرد، اما نمی‌دانم موفق شد یا خیر.

ارتباط شما با پدر در چه حد بود و چقدر او را می‌دیدید؟ به‌خاطر رفت‌وآمد پدر، شما نیز مجبور به نقل مکان می‌شدید؟

زندگی پدرم متفاوت بود. او همواره در سفر بود، مدتی در ایران بود و بعد هم مجبور شد به آمریکا برود و پس از آن هم مدتی را در لبنان و مصر سپری کرد که دوره‌های خیلی سختی بود. تا زمانی که من به ۳۰ سالگی رسیدم، مدام در رفت‌وآمد بود. بعد از آن تقریبا دوره ثبات زندگی پدر شروع شده بود و واقعا دوره شیرینی بود. خواهر و برادرهایم گاهی می‌گویند شما سختی‌هایی را که ما در یک پادگان در مصر تحمل کردیم و گرسنگی کشیدیم؛ ندیده‌اید!

در آمریکا زندگی راحتی داشتید؟

پولدار نبودیم، اما راحت بودیم؛ مثلا زمانی می‌خواستم در تیم فوتبال آمریکایی مدرسه بازی کنم و هرکسی باید ۴۵ دلار برای ورود هزینه پرداخت می‌کرد. مادرم گفت ما چنین پولی نداریم. من مجبور شدم کار کنم تا بتوانم پول لازم را بدست بیاورم، ولی هیچ‌وقت کمبود را احساس نکردم.

درآمد پدرتان در آمریکا از کجا بود؟

پدرم در دانشگاه کار می‌کرد. سطح درآمد او متناسب با یک زندگی متوسط روبه‌پایین بود، چراکه استادان دانشگاه در ابتدای کار دستمزد بالایی ندارند. بگذارید این‌طور بگویم که وقتی بعد از انقلاب به ایران برگشتیم و سطح زندگی بقیه و هیئت دولت و دوستان و خانواده را دیدیم، برای ما شوک‌آور بود؛ برای نمونه، دایی که پزشک جراح بود، اولین نفر در خانواده بود که ماشین نو خرید. او مجبور شد به ما توضیح دهد که چرا این کار «طاغوتی» (از نظر ما تجملات، فرهنگ طاغوتی محسوب می‌شد) را انجام می‌دهد. با خجالت گفته بود من همه شهر را باید این طرف و آن طرف بروم، باید ماشین نو داشته باشم که اگر بیماری همراهم بود، نمیرد! این در حالی بود که جو ما در خارج از کشور، یک جو انقلابی و خلقی بود. این واژه خلقی‌بودن و طاغوتی‌بودن برای ما مفهوم عمیقی داشت.

زمانی که من به دیدن خلیل رفتم، او تا ساعت دو نیمه‌شب کار می‌کرد تا هزینه خوابگاه را فراهم کند. وقتی که من ۴۵ سالم شد نامه‌ای از دانشگاه دوره لیسانس در آمریکا دریافت کردم که آخرین قسط شهریه‌ام تمام شده است. یک نفر در میان ما نبود که توان دادن شهریه را داشته باشد. ولی پدرم به ما یاد داد از بچگی کار کنیم. من از ۱۳سالگی کار می‌کردم

اگر کسی کمی اسراف می‌کرد، مادر تذکر می‌داد. بااین‌حال به اندازه کافی همه‌چیز داشتی مثلا اگر کت و شلوار عروسی می‌خواستم بپوشم، دست دوم بود یا کراوات‌های پدر در واقع همان‌هایی بود که مادرم از دست‌دوم‌فروشی خریده بود. مادرم الان هم همین‌طور است، حتی برای مراسم هفتم پدرم تأکید کرد هزینه مراسم را به جایی بدهیم که از یتیمان ایدزی نگهداری می‌کنند.

شما و اعضای خانواده چقدر این سبک زندگی را می‌پسندید یا چقدر به آن اعتراض داشتید؟

خب ناراحتی ایجاد می‌شد؛ مثلا خلیل دانشگاه هاروارد قبول شد و به پدر گفت بابا برای ورود من به دانشگاه باید یک چک به مبلغ چندهزار دلار به دانشگاه بفرستی و پدر گفت من چنین پولی ندارم، بنابراین نتوانست به هاروارد برود و مجبور شد در دانشگاه تگزاس ادامه تحصیل بدهد. زمانی که من به دیدن خلیل رفتم، او تا ساعت دو نیمه شب کار می‌کرد تا هزینه خوابگاه را فراهم کند. وقتی که من ۴۵ سالم شد نامه‌ای از دانشگاه دوره لیسانس در آمریکا دریافت کردم که آخرین قسط شهریه‌ام تمام شده است. یک نفر در میان ما نبود که توان دادن شهریه را داشته باشد. ولی پدرم به ما یاد داد از بچگی کار کنیم. من از ۱۳سالگی کار می‌کردم.

مرحوم پدرتان از شما می‌خواست یا شرایط زندگی شما را به این سمت سوق می‌داد که از نوجوانی کار کنید؟

پدر می‌گفت باید کار کنید.

زمانی که دفتر نشر را در ایران بستند، در آمریکا یک دفتر نشر افتتاح شد که در حقیقت یک چاپخانه مخفیانه بود و در یک منطقه فقیرانه در هیوستون قرار داشت، بااین‌حال مجهز به دستگاه‌های چاپ کتاب بود و برش ورق و منگنه هم همان‌جا انجام می‌شد. مثلا کتاب حج شریعتی به انگلیسی و فارسی را در آنجا چاپ کردیم. به خاطر کار در چاپخانه ساعتی ۲۵ سنت به من دستمزد پرداخت می‌کردند. تابستان سختی بود. از ساعت هشت صبح تا هشت شب کار می‌کردم. تا آخر تابستان کل دستمزد من حدود ۲۰۰ دلار شد، زمانی که می‌خواستم دستمزدم را بگیرم، یکی از برادران انقلابی انجمن گفت: «یوسف تو بچه‌ای این دویست دلار را می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌روی آن را اسراف می‌کنی پول مال انقلاب و بیت‌المال است این پولی است که ما می‌خواهیم با آن انقلاب کنیم». اما من گفتم که باید این پول را به من بدهی! دستمزدم را گرفتم و با آن یک دوچرخه خریدم! درمجموع می‌توانم بگویم کمبود نداشتیم و گرسنگی نکشیدیم اما باید کار می‌کردیم. خواهرها نیز در جایی کار می‌کردند. زمان دانشگاه هم که رسید، هم کار می‌کردم و هم درس می‌خواندم.

نوجوانی دکتر یزدی هم همین‌طور بوده؟

پدرم تعریف می‌کرد وقتی خودش دانشجوی دانشگاه تهران بود از پدرش اجازه گرفت که به دانشگاه برود. پدر دکتر یزدی گفته بود به شرطی که کارهای من را در مغازه انجام دهی و به من کمک کنی، می‌توانی به دانشگاه بروی، به‌همین‌دلیل برای پدرم مورد عجیب‌وغریبی نبود که ما کار کنیم.

دوست نداشتید شرایط کمی بهتر باشد؟

خیر، هرچند آشناهایی داشتیم که پول‌دار بودند و گاهی اوقات به آنها غبطه می‌خوردیم. ماشین ما ماشین خوبی نبود ولی آنها ماشین شیک و خوبی داشتند و در موقعیت اجتماعی‌شان مؤثر بود. بااین‌حال ارزش‌هایی که در زندگی به ما آموخته بودند ارزش‌های خوبی بود. طوری در ذهن ما جا افتاده بود که این سبک زندگی را، سبک بدی نمی‌دانستیم. اتفاقا طاغوتی‌بودن و اسراف از نظر ما بد بود. اگر می‌دیدیم کسی با ماشین شیک رفت‌وآمد می‌کرد، از نظر ما زشت بود.

این تأثیر القائات پدر بود یا خود شما هم به این باور رسیده بودید؟

به‌هرحال بیشتر اکتسابی و از طریق پدر و مادر به ما رسیده بود. البته فقط پدر ما هم به این سبک زندگی نمی‌کردند. بلکه دوستان دیگری مثل آقای کمال خرازی و دانشجوهای مسلمان و انقلابی دیگر هم، هم‌فکر و هم‌سبک ما بودند. خانواده‌ها دسته‌جمعی به جایی شبیه میدان می‌رفتند، میوه زیاد و ارزان می‌خریدند و سپس به خانه می‌آوردند و تقسیم می‌کردند. به این ترتیب قیمت نصف می‌شد. یا وقتی مادرم می‌خواست خرید کند به جاهایی می‌رفت که حراج زده بودند.

از دانشجوهایی که در آنجا بودند با چه خانواده‌هایی در ارتباط بودید؟

ما با هرکسی که مسلمان بود و فعالیت اجتماعی می‌کرد در تماس بودیم. مثلا خانواده‌های [محمدتقی] بانکی [وزیر نیرو در دولت مهندس موسوی]، کمال خرازی [وزیر امور خارجه در دولت اصلاحات]، محمد هاشمی [رئیس سابق صداوسیما و برادر مرحوم آیت‌الله هاشمی] که به محمد، پدر هم می‌گفتند یا مثلا یکی را به نام امام‌جمعه یا دیگری را «محمد ریش» صدا می‌زدند! (با خنده) هرکسی یک اسم مستعار داشت.

رفت‌وآمد خانوادگی داشتید؟

بله همه با هم در یک جریانی بودیم که جریان انقلابی بود و جریانی بود که بعضی از آنها حتی با هم ازدواج می‌کردند. مانند باقر و زری که برای آنها عروسی گرفتیم. در دوره‌ای خانواده و منزل ما در هیوستون تنها خانواده ایرانی مسلمان و انقلابی بود که محل تجمع و رفت‌وآمد بود، مثل همین فضایی که اینجا (در ایران) می‌بینید. میز پذیرایی مادرم همیشه آماده است، آنجا هم این‌طور بود. وقتی از مدرسه به خانه می‌آمدم، می‌دیدم یک عده سر میز در آشپزخانه نشسته‌اند و مشغول صحبت هستند.

شده بود به شما در مورد فرایض دینی مانند نماز اجبار کنند؟

به یاد ندارم که پدر ما را تنبیه کرده باشد یا هرگونه فشاری بر ما گذاشته باشد که نماز بخوانیم یا مسائل شرعی خود را حفظ کنیم. به ما آموزش می‌داد و می‌گفت اگر می‌خواهی اسم خود را مسلمان بگذاری، حداقل باید نمازت را بخوانی. اگر نمی‌خواهی، مسلمان نباش! اما اگر قبول کردی که مسلمانی، باید همه ملزومات آن را بپذیری. او همیشه ما را تشویق می‌کرد که درباره ادیان مختلف مطالعه کنیم. ما دوستان مسیحی زیادی داشتیم. پدرم جلسه‌ای ماهانه با یک کشیش کاتولیک، یک خاخام کلیمی و یک کشیش بابتیست داشت. با آنها درباره آخرت و معاد بحث می‌کردند و خیلی جالب بود. پدرم صد درصد یقین داشت که اسلام یک دین منطقی است و هر وقت انسانی فرصت پیدا کند که با آرامش و بدون زور به این دین فکر کند، منطقی و زیبابودن آن را متوجه می‌شود.

کلاس‌های قرآن خانوادگی هم داشتید؟

خیر. هیچ جلسه‌ای به صورت خانوادگی وجود نداشت. یعنی جلسه‌ای نبود که دیگران را دعوت نکنند.

چه کسی درس می‌داد؟

مشخص نمی‌شد چه کسی درس می‌دهد. چون پدرم جلسات را مدیریت می‌کرد و می‌گفت مثلا هفته دیگر این آیات خوانده شود و همه باید آن آیات را می‌خواندند.

در جلسه، قرآن دست‌به‌دست می‌شد و همه باید روخوانی می‌کردند. اگر هم غلط خوانده می‌شد، اصلاح می‌کردند. دو هفته پیش که هنوز در قید حیات بود، مشغول خواندن سوره یوسف بودم. پدر خواب‌آلود بود، فکر کردم خوابیده؛ با وجودی که خواب‌آلود بود جایی را که اشتباه می‌خواندم در همان خواب‌آلودگی بلند می‌شد و تصحیح‌شده آن را می‌گفت.

در اتاق اورژانس وقتی فوت شد، بالای سر ایشان ایستاده بودم و مشغول خواندن قرآن بودم، بعد متوجه شدم که دیگر کسی نیست تا اشتباهات من را اصلاح کند. قرآن برای او یک مفهوم عمیق بود، مانند دریا.

در جلسات بعد از روخوانی، سؤال می‌کرد که مثلا از این آیه چه چیزی متوجه شدید؟ سپس درباره معنی آیات سخن می‌گفت که چطور آن را در زندگی خود پیاده کنیم. شیرین‌ترین لحظات عمر من این بود. تا اینکه حدود هشت سال پیش، من کاری دانشگاهی را در واشنگتن شروع کردم و به دلایل مختلفی، هیچ جلسه قرانی نداشتم. الان بعد از هشت سال، خلأ عظیمی در زندگی من وجود دارد؛ گویی قسمتی از وجودم همراهم نیست.

ادامه در صفحه ۷

آینه دیروز

۹ سال پیش در چنین روزی...

کیهان

● مصباحی‌مقدم: گزارش‌های دولت از طرح تحول اقتصادی مثبت است

● برزگری، سرپرست سازمان استاندارد: ورود خودروهای وارداتی غیراستاندارد به کشور ممنوع است

● سعدالشعیب، رئیس شرکت نفت کویت خبر داد: مذاکره برای واردات گاز از ایران

● عبدالرضا مصری، وزیر رفاه: پولدارترین افراد ماهانه ۲.۴ میلیون تومان حقوق می‌گیرند

● نوذری، وزیر نفت: ایران هرگز به اندازه امسال قرارداد نفتی امضا نکرده است

اعتماد

● پیشنهاد محمد خاتمی به اصلاح‌طلبان: جبهه اصلاحات حالت تهاجمی بگیرد

● مجید انصاری، دبیر اجرائی مجمع روحانیون مبارز مطرح کرد: درخواست بررسی هزینه‌های تغییرات پی‌درپی مدیران

● مقتدایی، مدیر حوزه علمیه قم: هیچ‌کس از هتک حرمت مراجع، سود نخواهد برد. دستگاه قضائی انجام وظیفه کند

● واعظی‌آشتیانی، مدیرعامل مستعفی سازمان صنایع: زورم به دیگران نرسید، استعفا دادم

● عسگراولادی، رئیس کمیسیون صادرات اتاق ایران: سیاست‌های غلط، صادرات را کاهش داد

● احمد ناطق‌نوری، عضو هیئت‌رئیسه مجلس: شیرهای سردر مجلس دوباره برمی‌گردند

● حسین طائب، فرمانده نیروی مقاومت بسیج: شبکه مداحان رسانه‌ای است که می‌تواند بیشترین تأثیرگذاری را بر مخاطب خود داشته باشد

ایران

● محمدحسین موسی‌پور، معاون وزیر کشور: ضابطه‌مندکردن ثبت‌نام کاندیداهای ریاست‌جمهوری مثبت است

● احضار سفیر اردن به وزارت خارجه ایران؛ به دنبال انتشار خبری مبنی بر حضور معاون رئیس مجلس نمایندگان اردن در میهمانی یک گروهک تروریستی در پاریس

● بروجردی، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی: پیروزی هسته‌ای نتیجه ایستادگی بر ارزش‌هاست

● حزب‌الله لبنان: حمله اسرائیل به ایران و مقاومت توهم است

● محمود علوی، رئیس سازمان عقیدتی- سیاسی ارتش: بصیرت و آگاهی سیاسی در بین نیروهای نظامی ضرورت دارد

● عبدالله عراقی، فرمانده سپاه محمد رسول‌الله: طرح تحول سپاه، هسته‌های مقاومت را در کشور سازماندهی کرد

● دیمیتری مدودف، رئیس‌جمهوری روسیه: اقدام نظامی یا تشدید تحریم‌ها علیه ایران قابل قبول نیست

آفتاب

● متکی، وزیر خارجه: ظرفیت‌های همکاری و اریتره فراوان است

● نایب‌رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس: سؤال از رئیس‌جمهور جنجال‌آفرینی نیست

● انتقاد محجوب، رئیس فراکسیون کارگری از نقدی‌کردن یارانه‌ها: دولت به دنبال رضایت آنی مردم است

● علی عزتی، نماینده مجلس: طرح استیضاح وزیر آموزش تلنگر خوبی برای دولت بود

● سیدمحمد خاتمی: اگر بنا باشد کاندیدا نشوم، دلایل خود را به صورت شفاف به مردم می‌گویم

● رضا اکرمی، عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز: حسن روحانی واجدالشرایط کاندیداتوری است

● پوتین، نخست‌وزیر روسیه: برنامه هسته‌ای ایران یک مشکل است نه یک تهدید

جمهوری اسلامی

● متکی، وزیر خارجه: طرح سپر موشکی آمریکا تفسیر روی زمین جنگ ستارگان است

● سرگئی مارکف، یک نماینده دومای روسیه: روسیه تحریم‌ها علیه ایران را در شورای امنیت وتو می‌کند

● غلامحسین نوذری، وزیر نفت: ایتالیا فازهای چهار و پنج پارس جنوبی را توسعه می‌دهد

● آل‌اسحاق، رئیس اتاق بازرگانی تهران: با دستوردادن قیمت‌ها کنترل نمی‌شود

● سلیمانی، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات خبر داد: ۶۱ درصد از کل کاربران جهانی اینترنت ایرانی‌اند

اطلاعات

● احمدی‌نژاد: برای حفظ استقلال کشور باید در میادین جهانی حضور یابیم

● سیاری، فرمانده نیروی دریایی ارتش: نیروی دریایی ارتش آماده دفاع مقتدرانه از منافع کشور است

● سیدمحمد خاتمی: مبارزه با استکبار به معنی بالابردن هزینه‌های کشور نیست

● مجید انصاری، دبیر اجرائی مجمع روحانیون مبارز: امروز باید حرف مردم را شنید

● صفارهرندی، وزیر ارشاد: وزارت ارشاد برای تشکیل معاونت قرآنی باید سه معاونت را حذف کند